مفهوم دفاع مشروع و اقدام آمريكا در حمله به افغانستان

 **حميدرضاجمالي[[1]](#footnote-1)**

مقدمه

توسل به زور در بند4 ماده2 منشور ملل متحد به صورت يكي از اصول اساسي منع شده است و البته از سوي دولتها صرفاً در قالب امنيت دسته جمعي ملل متحد (ماده42 منشور) و براساس حق طبيعي دفاع از خود در قبال حمله مسلحانه (ماده51 منشور) مجاز است.

با عنايت به عدم حصول تصميم مشترك ميان دولتها در چارچوب منشور ملل متحد (شوراي امنيت) و نبودن چنين مبنايي طبق قطعنامه‌هاي قبلي شوراي امنيت، اين سؤال مطرح مي‌شود كه آيا در حقوق بين‌الملل پيشدستي در دفاع از خود، به عنوان يكي از عوامل رافع مسئوليت بين‌المللي مورد پذيرش قرار گرفته است؟ مباني دفاع پيشگيرانه چيست؟ و چه توجيه حقوقي مي‌توان براي آن ارائه داد؟ نقش نومحافظه‌كاران آمريكايي در اين اقدام دولت آمريكا تا چه ميزان است؟

در وقايع تروريستي 11 سپتامبر 2001 در آمريكا، كه بزرگ‌ترين اقدام تروريستي در طول تاريخ نام گرفت، چهار فروند هواپيماي مسافربري همراه مسافران از فرودگاههاي مختلف آمريكا ربوده شد كه دو فروند از اين هواپيماها به برجهاي دوقلوي تجارت جهاني و يك فروند به ساختمان پنتاگون كوبيده شد. هواپيماي چهارم نيز در راه اجراي عمليات سقوط كرد. در اين حوادث جمعاً بيش از 6000 نفر جان خود را از دست دادند.

 اكنون حوادث يازده سپتامبر 2001 به يك رويكرد اساسي در تمام منازعات ناظر به نظم منطقه‌اي و جهاني و امنيت بين‌المللي تبديل شده است. خاورميانه، كه همواره نقش مهمي در امور بين‌المللي ايفا كرده است، دوباره مورد توجه سياستمداران، استراتژيست‌ها و نقش‌آفرينان شده است.

تقريباً شش سال از حملات تروريستي 11 سپتامبر گذشته و، در نتيجه، ايالات متحده، به عنوان هدف عمده حملات تروريستي، اقدامات متعددي ازجمله «سياست دفاع پيش‌گيرانه» را آغاز نموده است.

 در خلال اين مدت، جهان شاهد سقوط طالبان در افغانستان و رژيم بعث عراق بوده است. اين تحولات، كه با مداخله نظامي و توسل به زور محقق شد، با اصول حقوقي مندرج در منشور ملل متحد و ساير هنجارهاي پذيرفته شده حقوق بين‌الملل انطباق نداشت و نظم جديدي از حفظ صلح و امنيت منطقه‌اي و بين‌المللي را ابداع نمود.

شوراي امنيت در 12 سپتامبر، يعني كمتر از 24 ساعت پس از اين حوادث تروريستي، تشكيل جلسه داد تا به اين موضوع رسيدگي كند. حاصل اين نشست اضطراري، صدور قطعنامة كوتاهي بود كه، برخلاف اغلب قطعنامه‌هاي پيشين شوراي امنيت در خصوص تروريسم، به اتفاق آراء به تصويب رسيد. در اين قطعنامه ( قطعنامة شمارة 1368)، شوراي امنيت، ضمن محكوم نمودن اعمال تروريستي در شهرهاي آمريكا و اظهار همدردي با قربانيان و بازماندگان حادثه، اعلام نمود كه اين اقدام تروريستي مانند هر عمل تروريستي ديگري، تهديدي بر ضد صلح و امنيت بين‌المللي است. شايد مهم‌ترين نكتة قطعنامة 1368 تأكيد شوراي امنيت، بر شناسايي حق ذاتي دفاع مشروع فردي يا جمعي مطابق منشور ملل متحد است. به نظر مي‌رسد شوراي امنيت با درج چنين عبارتي در اين قطعنامه، به طور ضمني ديدگاه آمريكا (و بسياري از كشورهاي غربي ) مبني بر تلقي اعمال تروريستي به عنوان نوعي «حملة مسلحانه» يا «تجاوز نظامي» را مورد تأييد قرار داده است. شناسايي «تروريسم» به عنوان «حملة مسلحانه» قاعدتاً دولت قرباني را مجاز مي‌كند كه، بر طبق مادة 51 منشور ملل متحد، براي دفاع از خود متوسل به نيروي نظامي شود.

قطعنامة 1373 نيز، مانند قطعنامة قبلي، با رأي مثبت كم‌سابقة همة 15 عضو شوراي امنيت و در قالب فصل هفتم منشور صادر شد. در اين قطعنامة مفصل، كه احتمالاً جامع ترين قطعنامة شوراي امنيت در مورد تروريسم بين‌المللي تاكنون به شمار مي‌آيد، ضمن تأكيد بر قطعنامه‌هاي 1269 (19اكتبر 1999) و 1368 (12 سپتامبر 2001) و محكوم نمودن مجدد اعمال تروريستي در آمريكا، اعلام ‌شده كه كلية اعمال تروريستي بين‌المللي، از جمله اقدامات تروريستي اخير، تهديدي براي صلح و امنيت بين‌المللي است. يكي از نكات مهم اين قطعنامه تأكيد مجدد بر «حق ذاتي دفاع مشروع فردي و جمعي» است. گنجاندن عباراتي دال بر شناسايي حق دفاع مشروع در قطعنامه‌اي كه در مورد تروريسم است ابتكاري تازه و قابل تأمل است. به نظر مي‌رسد شوراي امنيت درصدد تأييد توسل به زور بر ضد عاملان اقدامات تروريستي يا حاميان آنها به عنوان نوعي «دفاع مشروع» بوده است. اين امر بي شك حاصل رويه كشورهاي ذينفوذ طي دو دهة گذشته است.

تروريسم و دفاع مشروع

يكي از معضلات مربوط به تروريسم، به ويژه در بحث مقابله با آن، توسل به حق دفاع مشروع در برابر اقدامات تروريستي است. بحث دربارة مفهوم و شرايط دفاع مشروع و ديدگاههاي مختلف مربوط به آن خارج از اين مقال است. مهم اين است كه حق دفاع مشروع در مفهوم اصلي خود به گونه‌اي واضح و روشن در ماده 51 منشور ملل متحد پيش‌بيني شده است بي‌آنكه بتوان اين استثنا بر اصل عدم توسل به زور را در اجراي موارد خارج از محدوده ماده 51 (از جمله تهديد يا نقض صلح يا اقدامات تجاوزكارانه ويا «تهديد با توسل به زور» مواد 2و3 منشور و خارج از محدوده زماني آن ـ تا زمان مداخله شوراي امنيت ـ وبدون رعايت شرط ضرورت ـ تناسب و...) قابل تسري دانست. حتي معتقدان به تفسير موسع از ماده 51 منشور بر اين باورند كه مفهوم دفاع مشروع محافظت از حقوق اصلي و ضروري يك كشور در مقابل ضررهاي جبران‌ناپذير بوده و در زماني قابل اعمال است كه هيچ‌گونه وسيله حمايتي ديگري در دسترس نباشد. كشورهايي چون آفريقاي جنوبي عليه بوتسوانا ـ زامبيا و زيمباوه، اسرائيل عليه مصر (1967)، اردوگاه فلسطينان در لبنان (1975) و عراق (1981 ) و آمريكا عليه ليبي (1986) سودان (1998) و افغانستان در سالهاي 1998 و2001، اعمال تروريستي يا خطر آن را برابر با «حمله مسلحانه» مندرج در ماده 51 منشور دانسته و دفاع مشروع را جايز شمرده‌اند. با اين حال، طبق نظر شوراي امنيت (قطعنامه 661 و قطعنامه‌هاي 1368 و 1373 ) و ديوان بين‌المللي دادگستري (رأي سال 1986 در قضيه نيكاراگوئه) حق دفاع مشروع منوط به اين است كه يك كشور، قرباني حمله مسلحانه و نظامي باشد. حمله مسلحانه نه‌تنها شامل اقدامات انجام شده از سوي نيروهاي مسلح منظم در امتداد يك مرز بين‌المللي مي‌باشد، بلكه اعزام گروههاي نظامي غيرمنظم يا شورشياني كه به وسيله يا از جانب يك دولت به اقدامات نظامي، بر ضد كشور ديگر با چنان شدتي مبادرت ‌ورزند كه منتهي به يك حمله مسلحانه واقعي از سوي نيروهاي مسلح منظم شود، نيز به عنوان حمله مسلحانه تلقي مي‌شود. ليكن «حمله مسلحانه» شامل كمك به شورشيان به صورت مساعدتهاي تسليحاتي و لجستيكي يا ساير حمايتها نمي‌شود. كشور‌ها حق ندارند در مقابل اقداماتي كه مشمول «حمله مسلحانه» نيستند متوسل به پاسخ نظامي جمعي شوند. بسياري از حقوقدانان بر اساس قواعد حقوقي و با توجه به قصد طراحان منشور ملل متحد، ماده 51 را، بر اساس تفسير مضيق، قابل اعمال دانسته اند كه فقط در صورت وقوع حمله نظامي (نه تهديد به حمله يا احتمال آن) قابل اعمال مي‌باشد. تفسير موسع از حق دفاع مشروع و تبيين آن به عنوان ابزار مقابله با اقدامات تروريستي از يك سو ايجاد خلل در اجراي صحيح و قانوني حق دفاع مشروع مي‌نمايد و از سوي ديگر جامعه بين‌المللي نه‌تنها از مبارزه صحيح و مؤثر، و قانونمند باز مي‌ماند بلكه شيوه نادرست مبارزه با تروريسم به صورت تجاوز، مداخله و ترور متداول مي‌شود، كه خود عامل تشديد اقدامات تروريستي مي‌گردد.[[2]](#footnote-2) علاوه بر اين، كشور‌هاي قدرتمند را قادر به اعمالي مي‌كند كه در حالت عادي نمي‌توانند انجام دهند؛ يا اينكه شوراي امنيت اجازه انجام آنرا نمي‌دهد. تفسير موسع از دفاع مشروع، حقوق بين الملل را به خشونت مي‌كشاند.[[3]](#footnote-3)

لازم است يادآوري شود كه شوراي امنيت در تمامي قطعنامه‌هاي خود در خصوص اقدامات تروريستي، اين قبيل اقدامات را «تهديدي براي صلح و امنيت بين‌المللي» دانسته است (قطعنامه‌هاي 833، 1054،1070. 1189. 1267، 1368، 1373). در قطعنامه 1373 نيز به ويژه اقدامات تروريستي را به چالش كشيدن تمامي دولتها و تمامي بشريت خواند و آن را مغاير با اهداف و اصول منشور ملل متحد دانست؛ ولي در هيچ يك از قطعنامه‌ها، اقدامات تروريستي را «حمله مسلحانه» ندانسته است. در نتيجه، بر اساس تفسير مضيق ماده 51 منشور، توسل به زور را به عنوان دفاع مشروع مجاز نمي‌داند. نكته‌اي كه به ويژه در قطعنامه‌هاي 1368 و 1373 وجود دارد تأكيد شوراي امنيت بر شناسايي حق طبيعي دفاع مشروع فردي يا جمعي مطابق با منشور ملل متحد است.

اين دو قطعنامه، به نوعي، در درون خود تعارض دارند؛ زيرا اگر مقرر است حق دفاع مشروع فردي يا جمعي مطابق با اصول منشور ملل متحد انجام شود، ماده 51 فقط دفاع مشروع را در برابر حمله مسلحانه جايز مي‌داند؛ واين استثنائي است بر اصل منع توسل به زور. به هر تقدير، به نظر مي‌رسد شوراي امنيت با درج چنين عبارتي در اين دو قطعنامه، به طور ضمني، ديدگاه آمريكا و بسياري از كشورهاي غربي مبني بر تلقي اعمال تروريستي به عنوان نوعي «حمله مسلحانه» يا «تجاوز نظامي» را مورد تأييد قرار داده و در صدد تأييد توسل به زور بر ضد عاملان اقدامات تروريستي يا حاميان آنها به عنوان نوعي «دفاع مشروع» بوده است.

قطعنامه 1368 (12 سپتامبر 2001 ) جنبه خاص دارد و مجوزي است كه به نفع كشورها و دولتها براي توسل به زور و مقابله با عمل تروريستي 11 سپتامبر صادر شده است؛ اما قطعنامه دوم 1373 (28 سپتامبر2001 )جنبه عام دارد؛ ازاين جهت كه ابزارهاي قابل استفاده براي مقابله با تروريسم را معين و مشخص مي‌كند. هر دو قطعنامه با رأي مثبت پنج عضو دائم شوراي امنيت و به اتفاق ‌آراء 15 عضو صادر شده است و اين امري است بسيار بسيار مهم.

در قطعنامه 1368 آمده است كه حادثه 11 سپتامبر يك حمله است و در مقدمه قطعنامه نيز به ماده 51 منشور اشاره شده است. در بند 5 اين قطعنامه، شوراي امنيت آمادگي خود را براي توسل به هر ابزاري (كه عملاً توسل به زور را شامل مي‌شود) براي مقابله با اعمال تروريستي اعلام كرده است.

گروهي از اين بند چنين نتيجه مي‌گيرند كه شوراي امنيت راه را براي دولتها باز گذاشته تا از ماده 51 استفاده كنند؛ ولي اگر به هر دليلي ترجيح دادند كه بهتر است اقدامات نظامي براي مقابله با تروريسم در قالب منشور انجام گيرد، شوراي امنيت آمادگي خود را اعلام مي‌كند. اين تفسيري است كه نهايتاً انگلستان و آمريكا از اين قطعنامه مي‌كنند و مبناي حقوقي موضع كشورهاي عضو اتحاديه اروپا و كشورهاي عضو پيمان آتلانتيك شمالي دقيقاً همين بند 5 اين قطعنامه است.[[4]](#footnote-4)

در هر حال، ذكر دو نكته ضروري است :

1. تأكيد بر شناسايي حق دفاع مشروع فردي يا جمعي در مقدمه قطعنامه 1368 آمده است؛ حال آنكه مقدمه قطعنامه فاقد چنان اعتبار و اثر حقوقي است.

2. و مهم‌تر اينكه، حق دفاع مشروع حقي است ذاتي و طبيعي واعمال اين حق طبق ماده 51 منشور (حداقل در مرحله اول ) نياز به مجوز هيچ سازماني ندارد. اگر آمريكا و متحدانش عمليات مسلحانه خود را بر ضد افغانستان دفاع مشروع مي‌دانستند، ديگر نيازي به اخذ مجوز از شوراي امنيت نبود و اگر نمي‌دانستند، اعطاي چنين حقي از سوي شوراي امنيت يا هر مرجع بين‌المللي ديگر، معني و مفهومي ندارد.

 تروريسم و تهديد صلح و امنيت بين‌المللي

همان‌طوركه اشاره شد، شوراي امنيت، در قطعنامه‌هاي متعدد، تروريسم را تهديد صلح و امنيت بين‌المللي دانسته است.

طبق نص مادة 39 منشور، احراز هر گونه تهديد نسبت به صلح و امنيت بين‌المللي با شوراي امنيت است. و طبق تفسير مضيق از آن، شوراي امنيت تنها در مواردي مجاز به مداخله است كه صلح و امنيت بين‌المللي مورد تهديد قرار گرفته يا نقض شده يا عمل تجاوز صورت گرفته باشد.

اينكه عمليات تروريستي به خودي خود بر ضد صلح و امنيت بين‌المللي تلقي گردد، چندان صحيح به نظر نمي‌رسد؛ مگر اينكه چنين عملياتي به گونه‌اي گسترده باشد كه صلح و امنيت بين‌المللي را، حداقل در يك منطقة جغرافياي مشخص، مورد تهديد قرار دهد. با وجود اين، از آنجا كه طبق مادة 39 اين تشخيص با شوراي امنيت است، شوراي امنيت مي‌تواند عمليات تروريستي را تهديدي با وصف مذكور تلقي كند. اما اين گونه برداشت و تفسير از منشور ملل موجب توسعة صلاحيت شوراي امنيت است و در چهارچوب نظريه صلاحيت محدود آن شورا قرار مي‌گيرد. طبق اين نظريه، محور اصلي تصميمات شوراي امنيت بايد اصول و اهداف مقرر در مواد 1 و2 منشور باشد و ساير مقررات منشور را بايد در كنار آنها قرار داد و بر اساس آنها تفسير نمود.

نظريه صلاحيت نا محدود شوراي امنيت، كه خصوصاً از سوي بسياري از حقوقدانان و صاحبنظران بين‌المللي آمريكايي مطرح شده و مورد حمايت قرار گرفته، مورد انتقاد بسياري ديگر واقع شده است.

پذيرش اين نظريه به منزله آن است كه شورا، فقط مقيد به اصول و اهداف منشور مقرر در مواد 1 و2 باشد و چه‌بسا ممكن است ساير مواد منشور در بسياري از موارد سنديت خود را از دست بدهد، با تفسير موسع از اصول و اهداف، در واقع از همان اصول و اهداف نيز دور افتد و در نهايت به يك قدرت بلامنازع غير حقوقي مبدل گردد.

در مجموع، مي‌توان چنين برداشت نمود كه شوراي امنيت، به تواتر، تروريسم بين‌المللي را تهديدي نسبت به صلح و امنيت بين‌المللي به حساب آورده و در ميان آن دو، پل ارتباطي مستحكمي ايجاد كرده است تا آنجا كه امروزه، تا حدود زيادي، مي‌توان مدعي وجود قاعده بين‌المللي شد كه بر طبق آن، «تروريسم بين‌المللي صلح و امنيت بين‌المللي را تهديد مي‌كند.»

 تروريسم و مفهوم تجاوز

همان طور كه ذكر شد، شوراي امنيت، در قطعنامه‌هاي متعدد، اقدامات تروريستي را «تهديد صلح و امنيت بين‌المللي» دانسته است.

از طرف ديگر، اين اصل در منشور سازمان ملل پذيرفته شده كه، در صورت تجاوز يك كشور به كشور ديگر، تا زمان اقدام از سوي شوراي امنيت، يا در صورت عدم هر گونه اقدام از سوي اين ركن، كشور قرباني مي‌تواند در قالب دفاع مشروع واكنش نشان دهد، و همچنين مي‌تواند از ساير كشورها تقاضاي كمك نمايد تا بتواند دفاع مشروع جمعي به عمل آورد.

اما سؤال مهمي كه در اينجا مطرح است اين است كه آيا اعمال تروريستي «تجاوز مسلحانه» يا «حمله مسلحانه» در مفهوم ماده 51 منشور ملل متحد مي‌باشد؟ با توجه به طرح موضوع دفاع از خود در قبال اعمال تروريستي، از سوي شوراي امنيت در قطعنامه‌هاي 1368 و 1373، آيا مي‌توان گفت كه امروزه مفهوم حمله مسلحانه به عمليات تروريستي نيز تسوي يافته است ؟

جرج دبليو بوش، رئيس‌جمهور آمريكا، پس از حادثه 11 سپتامبر، اعلام نمود كه يك «جنگ» با ايالات متحده صورت پذيرفته و آن دولت در مقام دفاع از خود بر خواهد آمد. اما مشكل اساسي‌اي كه در اينجا وجود دارد اين است كه برخي از حقوقدانان و سياستمداران بر اين عقيده‌انذ كه جنگي رخ نداده، يا به عبارت ديگر، آمريكا نمي‌تواند حادثه 11 سپتامبر راحمله مسلحانه تلقي كند تا براين اساس اجازه يابد كه از ماده 51 منشور استفاده كند.

اما اگر قطعنامه‌هاي شوراي امنيت را در خصوص تروريسم در نظر بگيريم، تمام اين موارد به خوبي نشان مي‌دهد كه شوراي امنيت چگونه زنجيروار مسائل را كنار هم مي‌گذارد تا زمينه را براي صدور قطعنامه آماده كند و بعد تروريسم را به منزله حمله مسلحانه تلقي ‌نمايد كه دفاع مشروع را به دنبال دارد.[[5]](#footnote-5)

شوراي امنيت بر اساس فصل هفتم منشور دو قطعنامه 1368 و 1373 راصادر مي‌كند. هر دو قطعنامه با رأي مثبت پنج عضو دائم شوراي امنيت صادر شده است. به‌ويژه در قطعنامه 1368 (مقدمه) اعلام مي‌كند كه حادثه 11 سپتامبر يك حمله است و در بند 5 قطعنامه اعلام مي‌كند كه شوراي امنيت آمادگي براي توسل به هر ابزاري (كه عملاً توسل به زور را هم در بر مي‌گيرد) براي مقابله با اعمال تروريستي را دارد.

در پاسخ به اين سؤال كه آيا اعمال تروريستي تجاوز يا حمله مسلحانه در مفهوم ماده 51 منشور ملل متحد مي‌باشد، برخي كشورها نيز ــ از جمله اسرائيل، ايالات متحده و آفريقاي جنوبي ــ بر اساس تفسير موسع از دفاع مشروع، پاسخ مثبت داده اند. سازمان ناتو نيز طي اعلاميه‌اي با استناد به ماده 5 پيمان آتلانتيك شمالي، بحث دفاع مشروع جمعي را طرح نمود و عمليات انجام گرفته بر ضد ايالات متحده را نوعي حمله مسلحانه به كليه اعضاي سازمان قلمداد نمود.[[6]](#footnote-6)

همچنين است نظر شوراي همكاري و امنيت اروپا[[7]](#footnote-7) و دبير كل سازمان ملل متحد.[[8]](#footnote-8) برخي از صاحبنظران نيز معتقدند كه نوعي تعارض در قطعنامه وجود دارد، چرا كه اگر شورا بر حق دفاع از خود تأكيد داشته، مي‌بايست وضعيت مربوط را نوعي «نقض صلح» به مفهوم ماده 39 منشور قلمداد مي‌كرده است.

به موجب ماده 51 منشور،‌« در صورت وقوع حمله مسلحانه به يك عضو ملل متحد، تا زماني كه شوراي امنيت اقدامات لازم براي حفظ صلح و امنيت بين‌المللي را به عمل آورد، هيچ يك از مقررات اين منشور به حق ذاتي دفاع از خود، خواه فردي و خواه دسته‌جمعي، لطمه‌اي وارد نخواهد كرد».

اين ماده از اصطلاح «حمله مسلحانه» (Attack Armed ) استفاده نموده است. اين امر موجب گرديده كه توسل به دفاع از خود، پيش شرط داشته باشد. و نكته اين است كه اين ماده از اصطلاح «تجاوز» ( Aggression) استفاده نمي‌نمايد. البته متن فرانسه منشور از اصطلاح «تجاوز مسلحانه» (Aggression armée) استفاده نموده كه مي‌تواند حاكي از نزديكي دو اصطلاح حمله ي مسلحانه و تجاوز باشد.

از طرف ديگر، در حقوق بين‌الملل تعريف دقيق و روشني از پديده تجاوز نداريم و فقط در قطعنامه 3314، كه مجمع عمومي در سال 1974 صادر كرده است، تعريفي از تجاوز به چشم مي‌خورد. همچنين، اين قطعنامه متذكر مي‌شود كه شوراي امنيت، اگر مايل باشد و مصلحت بداند، مي‌تواند در آينده از اين تعريف براي موارد مختلف استفاده نمايد. اين موضوع نشان مي‌دهد كه حتي خود مجمع هم معتقد است كه اين تعريف تنها توصيه‌اي است براي شوراي امنيت؛ و شوراي امنيت اين آزادي را دارد كه قطعنامه را كنار بگذارد و خود به نحو ديگري عمل كند. اين قطعنامه ابزاري است براي تعريف تجاوز بدون اينكه تعهدي براي شوراي امنيت داشته باشد.

علاوه بر اين، در حقوق بين‌الملل، جنگ ميان دو يا چند دولت رخ مي‌دهد و استفاده ايالات متحده از واژة «جنگ» در اين مورد نامگذاري نادرستي بوده است. در حقوق بين‌الملل، عمل يك شخص يا موجوديت خصوصي، قابل انتساب به دولت نمي‌باشد. رفتار يك فرد يا گروهي از افراد در صورتي عمل يك دولت تلقي مي‌شود كه آن فرد يا گروه در حقيقت در ارتكاب عمل به دستور يا تحت هدايت و كنترل آن دولت عمل نموده باشند.[[9]](#footnote-9)

چنانچه دولتي از محاكمه و استرداد مظنونان به عمليات تروريستي خودداري نمايد، نمي‌توان بحث «حمله مسلحانه» را پذيرفت و در اين مورد تنها نقض تعهدات بين‌المللي پيش آمده و مسئوليت بين‌المللي دولت، مطرح است. اين موضوع در قطعنامه‌هاي 731 (1992) و 748 (1992) در خصوص قضيه پان‌ ـ امريكن و نيز در مورد سودان تأييد شد. برخي از صاحبنظران اين ديدگاه را پذيرفته‌اند. آقاي گاجا[[10]](#footnote-10) اظهار مي‌دارد هنگامي كه عمليات تروريستي قابل انتساب به يك دولت نباشد، آن دولت تنها در صورتي كه در اتخاذ اقدامات پيشگيرانه كافي كوتاهي ورزد، داراي مسئوليت بين‌المللي است. بنابراين، نمي‌توان گفت كه حمله مسلحانه‌اي اتفاق افتاده است.

بر اساس حقوق بين‌الملل نمي‌توان براي برخورد با موجوديتهايي كه نسبت به شورشيان در مرتبه‌اي پايين‌تر قرار دارند از اصطلاح «جنگ» استفاده نمود مگر آنكه آن موجوديت، مسلماً در جنگ شركت داشته باشد.[[11]](#footnote-11)

به نظر مي‌رسد توجيه شوراي امنيت در «حمله مسلحانه» دانستن حملات ترورريستي 11 سپتامبر با استدلالات زير قابل توجيه باشد:

1. سازمان ملل متحد و اركان سياسي آن (شوراي امنيت، مجمع عمومي و تا حدودي دبيرخانه به رياست دبير كل) مي‌توانند در تغيير مفاهيم موجود در حقوق توسل به زور نقش داشته باشند و دست به تفسير‌هايي بزنند كه با تحولات حقوق بين‌الملل همسو و همگام باشد؛ به ويژه مفاهيمي چون دفاع از خود، تجاوز، حمله مسلحانه، نقض صلح و… كه در منشور ملل تعريفي از آنها ارائه نشده و شوراي امنيت، نقش مؤثري در تكميل تعاريف داشته است.

2. هر يك از دولتها و ساير اعضاي جامعه بين‌المللي نيز مي‌توانند با موضعگيريها و رويه‌هاي خود بر نحوه تفسير منشور، تأثيرگذار باشند.

3. از ابتداي دهه 90، تقريباً اقدامات دولتها در قبال اعمال تروريستي بر مبناي دفاع مشروع با مخالفت چنداني مواجه نشده است كه اين خود مي‌تواند نشان‌دهندة ايجاد نوعي اعتقاد حقوقي گردد، موضوعي كه در كنار رويه دولتها، ايجادكننده تعهدات عرفي است.

4. گستردگي حمله تروريستي به نيويورك و واشنگتن ، وسيع‌تر شدن مفهوم دفاع مشروع را تأييد مي‌كند و بايد گفت اين حادثه شكل‌گيري يك عرف آني و فوري (Instant Custom) را در پي داشته است.[[12]](#footnote-12)

به تعبير ديگر حقوق موجود (Lex Lata) به سمت حقوق مطلوب (Lex Ferenda) در حال حركت است و مفهوم حمله مسلحانه، تحت شرايطي به عمليات تروريستي، تسري يافته است.

مسئله حساسي كه در اينجا مطرح مي‌شود اين است كه اگر فكر مي‌كنيم برداشت شوراي امنيت غلط است و خطرات بزرگي براي جامعه بين‌المللي، به خصوص كشورهاي جهان سوم، به دنبال دارد، حتماً بايد اقداماتي به عمل آيد تا جلوي عرفي شدن اين تعريف جديد از تجاوز، به هر قيمتي، گرفته شود. به عبارت ديگر، نگذاريم اين تعريف به يك قاعده عرفي تبديل شود تا در آينده، در موارد مشابه، شوراي امنيت و يا حتي دولت‌هاي ديگر از اين مورد استفاده كنند و عمليالت تروريستي را به يك گروه كه در كشوري مستقر شده‌اند، نسبت دهند و قبل از مطرح شدن مسئله در شوراي امنيت، آن دولت، با استناد به اينكه چنين قاعده‌اي مبناي حقوقي دارد، خود رأساً به زور متوسل شود.[[13]](#footnote-13)

 در 11 سپتامبر 1990، وضعيت جديد در سخنراني جرج بوش اول در كنگرة آمريكا به عنوان فرصتي براي ايجاد نظم نوين جهاني توصيف شد. تقريباً يك دهه بعد و درست در11 سپتامبر 2001، جرج بوش دوم حملات تروريستي به مركز تجارت جهاني و پنتاگون را به عنوان جنگ با ايالات متحده تلقي كرد. براساس اين اظهار، ماده 51 منشور ناظر به دفاع مشروع فردي يا جمعي و ماده5 پيمان آتلانتيك شمالي به عنوان ابزار قانوني مرتبط جهت واكنش سريع به حملات تروريستي به ايالات متحده مورد استناد واقع شد.

در 11 سپتامبر سال2001 حملاتي به ايالات متحده آمريكا انجام پذيرفت. هواپيما ربايان هواپيماهاي مسافربري را تبديل به موشك‌هايي نمودند و از آنها براي تخريب مركز تجارت جهاني و ايراد خسارت به ساختمان پنتاگون استفاده كردند. پس از اين حادثه، رئيس جمهور ايالات متحده اعلام داشت كه اين كشور نسبت به عاملان اين حوادث شديداً اقدام خواهد نمود.[[14]](#footnote-14) چند روز پس از وقوع حملات، آشكار شد كه كليه عاملان اين حادثه عضو سازمان تروريستي«القاعده» بوده‌اند، سازماني كه در خارج از افغانستان مشغول فعاليت است. دولت انگليس در 14 اكتبر گزارشي منتشر ساخت كه نشان مي‌داد بين گروه القاعده و دولت غيررسمي افغانستان روابط نزديكي وجود دارد.[[15]](#footnote-15)

 بر اين اساس عمليات آزادسازي(Operation Enduring Freedom) از طريق حملات هوايي گسترده و اعزام نيروي زميني افغانستان آغاز شد. هر دو دولت انگليس و ايالات متحده به شوراي امنيت گزارش دادند كه اين عمليات در راستاي اعمال حق دفاع از خود و طبق مفاد ماده51 منشور ملل متحد بوده است، ماده‌اي كه توسل به زور در قالب دفاع از خود را در قبال حمله مسلحانه(Armed Attack) اجازه مي‌دهد.[[16]](#footnote-16)

جرج بوش پس از11 سپتامبر اعلام كرد كه جنگ با تروريسم طولاني خواهد بود، جنگي كه با حمله به افغانستان آغاز مي‌شود و حتي پس از سرنگوني رژيم طالبان ادامه خواهد يافت.[[17]](#footnote-17)

نومحافظه‌كاران، تروريسم بين‌الملل و جنگ پيشگيرانه

به محص تأييد راهيابي بوش به كاخ سفيد، در اطراف وي تيمي گرد آمدند كه نماينده چهار نهاد و نماد مهم (نمايندگان كمپانيهاي نفتي، نمايندگان كمپانيهاي اسلحه‌سازي، نمايندگان كمپانيهاي رسانه‌اي و تبليغاتي، و استراتژيستها و نظريه‌پردازان سياسي و نظامي) در آمريكا بودند.

نظريه‌پردازان سياسي و نظامي مغز متفكر هرم قدرت و حلقه رابط ميان سه گروه ديگر و ‌شاه مهره اصلي پشت صحنه سياست آمريكا به شمار مي‌روند و مباني انديشه آنها چند اصل است كه مباني فكري حاكمان كاخ سفيد را تشكيل مي‌دهد؛ از آن‌جمله، اعتقاد به دموكراسي قوي و به كارگيري زور براي بقاي دموكراسي.

انتخاب جرج واكر بوش به رياست جمهوري آمريكا در سال2000 صرفاً انتخاب يك رئيس جمهور نبود بلكه با انتخاب وي هيئت حاكمه‌اي جديد بر سر كار آمد كه استراتژي سياست خارجي آمريكا را كاملاً متحول ساخت.

منشأ اين گروه را بايد در يهوديت و صهيونيسم جست‌وجو كرد. پدر سياسي نظامي اين گروه را لئو اشتراوس يهودي مي‌دانند. او در آمريكا، با كمك افرادي چون ‌هانا آرت و سايرين، يكي از قوي‌ترين حلقه‌هاي انديشه سياسي جهان را در دانشگاه شيكاگو‌ي آمريكا شكل داد. پس از مرگ وي، شاگردانش در سال1973 مجموعه‌اي به نام حلقه اشتراوس به وجود آوردند.

انديشه اشتراوسي مبتني بر چند اصل است كه اين اصول اكنون مباني فكري كاخ سفيد را تشكيل مي‌دهد:

1. بازگشت به انديشه‌هاي يونان باستان و تقسيم ارزشها به خير و شر

2. تحقير نسبيت‌گرايي

3. مخالفت با انديشه‌هاي دوره‌هاي روشنگري اروپا

4. اعتقاد به دموكراسي قوي

5. به كارگيري زور براي بقاي دموكراسي.[[18]](#footnote-18)

 با جمع شدن اعضاي حلقه اشتراوسي برگرد بوش، جريان امور تا حد زيادي از كنترل و نظارت وزارت امور خارجه آمريكا خارج شده و به دست «عقابهاي پنتاگون» و مؤسسه اينتراپرايز افتاد؛ و دو مقوله دموكراسي قوي آمريكائي و نظاميگري افراطي در رأس سياستهاي امنيت ملي آمريكا قرار گرفت.

اين تحول در نخستين ماههاي رياست جمهوري بوش مجالي براي عملي شدن پيدا نكرد؛ اما حادثه11 سپتامبر محيط بين‌المللي را آماده اجراي اين استراتژي جديد نمود.[[19]](#footnote-19)

اطرافيان اصلي بوش افرادي چون ديك چني، رونالد رامسفلد، پال ولفو وتيز و ريچارد پرل هستند كه عموماً سابقه فعاليت در شركتها‌ي نفتي، تسليحاتي و مالي دارند و معتقدند آمريكا براي بسط افكار و ارزشهاي خود بايد از قدرت عظيم خويش ــ به خصوص قدرت نظامي ــ استفاده و بهره‌برداري كند.[[20]](#footnote-20)

انتخاب دونالد رامسفلد به عنوان وزير دفاع و كاندوليزا رايس، مشاور امنيت ملي، از سوي بوش نشان داد كه بايد سياست انزواگرايي را كنار بگذارد و نقش فعالانه‌تري برعهده گيرد. حادثه11 سپتامبر باعث شد راستگرايان از اقبال بيشتري برخوردار شوند. رامسفلد و رايس به عنوان طراحان جديد سياست خارجي درآمدند و ميانه‌روهاي دولت بوش از جمله پاول وزير خارجه و جرج نت رئيس سازمان سيا را در حاشيه قرار دادند. بازگشت اليوت آبرامز و ظهور مايكل لدين بر لبه تند عرب ستيزي سياست خارجي آمريكا افزود.

هنوز چند روزي و حتي ساعاتي از 11 سپتامبر نگذشته بود كه حلقه مردان رياست جمهوري كامل شد و بوش تام ريچ را به عنوان وزارت تازه تأسيس امنيت داخلي برگزيد.[[21]](#footnote-21)

 از منظر حقوقدانان بين‌المللي، مشروعيت جنگ پيشگيرانه با جنگ بازدارنده قابل مقايسه نيست. نومحافظه‌كاران، با اتكا به اين گفته دانيل وبستر وزير وقت خارجه آمريكا در سال1841 كه گفته بود «درصورتي كه ضرورت دفاع در يك تهديد قريب‌الوقوع كاملاً آشكار شود، طرف مورد تهديد از اين حق برخوردار خواهد بود كه دست به اقدام پيشگيرانه بزند»، سعي در مشروع جلوه دادن دكترين خود دارند. شايد مهم‌ترين ابزاري كه از سوي نومحافظه كاران در جهت مشروع جلوه دادن جنگ پيشگيرانه مورد قبول قرار گرفته، مسئله تروريسم بين‌المللي بوده باشد. رشد و نضج تروريسم بين‌المللي در سالهاي اخير زمينه‌اي را فراهم نموده تا سياست مهار همراه با بازدارندگي به سياست جنگ بازدارنده در دولت بوش تغيير جهت دهد.[[22]](#footnote-22)

در همين زمينه، بوش، در سخنراني اول ژوئن2002، به صراحت سياست مهار و بازدارندگي را رد كرده گفت: «ما مي‌بايست جنگ را در جبهه خود دشمن پي گيريم و با بدترين تهديدها، پيش از آنكه مجالي براي بروز و ظهور يابند، مقابله كنيم. در جهاني كه امروز در آن زندگي مي‌كنيم، تنها راه قابل اطمينان عمل پيشگيرانه است و من اطمينان دارم اين سياست در برخورد با تروريسم مؤثر خواهد بود. بنابراين، آمريكا مي‌بايست پيش از آنكه تهديدات وحشتناك كاملاً اجرا شوند، در برابر آنها دست به اقدام مقتضي بزند».

وي در سخنراني خود در جمع نظاميان آمريكا در دانشگاه نظامي وست پوينت، خطوط اصلي راهبرد نظامي تازه اين كشور را ترسيم كرد. وي دكترين بازدارندگي را متعلق به دوران سپري شده جنگ سرد خواند و افزود: در دكترين نظامي نوين آمريكا، حملات پيشگيرانه و ضربات غافل‌كننده محور جنگ با تروريسم خواهد بود. وي درباره اين دكترين تصريح كرد: كاربرد جنگ افزار هسته‌اي در حمله به مراكز توليد سلاحهاي كشتار جمعي، به عنوان آخرين راه‌حل، به رسميت شناخته شده است.[[23]](#footnote-23)

او گفت: «اگر منتظر بمانيم تا تهديدها از قول به فعل درآيند، در آن صورت بيش از حد چشم انتظار نشسته فرصتها را از دست خواهيم داد.»[[24]](#footnote-24) «بايد به جنگ دشمن برويم و برنامه‌هاي او را مختل سازيم و با شديدترين تهديدها ــ پيش از بروز ــ به رويارويي برخيزيم.[[25]](#footnote-25)

ديك چني نيز گفت: يك حمله پيشگيرانه امروزه از اين رو ضرورت پيدا كرده است كه روشهاي قبلي تأمين امنيت، كه درخلال جنگ سرد از طريق اجلاسهاي سران و پيمانهاي بين‌المللي تأمين مي‌شد، ديگر كارآيي ندارد و نمي‌تواند جلوي حملات تروريستها را، كه هيچ نشانه‌اي از خود برجاي نمي‌گذارند، بگيرد.[[26]](#footnote-26) وي مانند بوش تأكيد كرد: «ما نمي‌خواهيم تا زماني كه خيلي دير شده باشد خويشتنداري كنيم»[[27]](#footnote-27)

 دونالد رامسفلد وزير دفاع آمريكا نيز اظهار داشت: ناتو، براي اقدام بر ضد گروههاي تروريست و كشورهاي تهديدكننده و دارنده تسليحات شيميايي، بيولوژيكي و هسته‌اي، بيش از اين نمي‌تواند منتظر دستيابي به يك مدرك كامل باشد».[[28]](#footnote-28)

ميشل فلورنوي كارشناس پيشين تكثير سلاحهاي شيميايي وزارت دفاع نيز گفت: «ضروري است كه ايالات متحده قبل از شكلگيري بحران، در ارتباط با انهدام انبار تسليحاتي دشمن، دست به يك حمله پيشگيرانه بزند. در برخي از موارد حمله پيشگيرانه ممكن است بهترين راه يا تنها راه جلوگيري از يك حمله فاجعه‌آميز به آمريكا باشد».[[29]](#footnote-29)

 اصول تازه سياست خارجي آمريكا، بيشتر در سخنرانيهاي بوش، كالين پاول، دونالد رامسفلد و سرانجام در سند راهبرد امنيت ملي(مصوب سپتامبر2002) تبيين شده است.[[30]](#footnote-30)

 جرج دبليو بوش، پيش از انتشار سند راهبرد ملي، در پنج نوبت زواياي گوناگون سياست خارجي آمريكا را در موقعيت جديد بين‌المللي مطرح ساخت.[[31]](#footnote-31)

 مطالعه سند راهبرد امنيت ملي شناخت ابعاد سياست خارجي بوش را امكان‌پذي مي‌سازد. اين سند در بخشهاي نه‌گانه، تنظيم شده است....

تقويت اتحاديه‌ها براي مبارزه با تروريسم جهاني و پيشگيري از حملات به آمريكا و دوستانش....

جلوگيري دشمنان از به خطر انداختن آمريكا، متحدان و دوستانش با سلاحهاي ويژه كشتار جمعي....

محورهاي مهم در بحث ما همين بخشها هستند كه به خطر پديده تروريسم، شيوه‌هاي مبارزه با آن، وضع دولتهاي سركش، خطر گسترش سلاحهاي ويژه كشتار جمعي و سرانجام سياست پيشگيرانه(Preemptive Policy) به عنوان تنها گزينه مطلوب مي‌پردازد.

اين احتمال كه گروه القاعده و يا گروههاي ديگر به جنگ‌افزار اتمي يا سلاحهاي بيولوژيك مجهز شوند، بزرگ‌ترين نگراني آمريكاست. چاره‌اي كه گروه بوش پيشنهاد مي‌كند، حملة بازدارنده Preemptive attack)) است كه در بخش پنجم سند راهبرد، دربارة آن توضيح داده شده است: خطر دولتهاي سركش، با توجه به ارتباط تنگاتنگ آنها با گروههاي تروريستي، خطري فوري و قريب‌الوقوع است و سهل انگاري دوره كلينتن، دشمنان تازه را در موقعيت برتر و بسيار خطرناك قرار داده است.

جرج بوش، ضمن توصيف دشمنان خطرناك در ايالات متحده با تعابيري چون دولت‌هاي سركش يا محور شرارت، ضرورت توسل به اقدامات فوري براي دفع خطر قطعي و نزديك را يادآور شده است. در نظر او سه خطر اصلي براي آمريكا وجود دارد: سازمانهاي تروريستي با دستيابي جهاني، دولتهاي ضعيف كه پايگاه تروريستها هستند و دولتهاي سركش. سازمان القاعده و دولت افغانستان نمونه دو گروه نخست به شمار مي‌روند.

بوش در سخنراني«وضع اتحاديه» اعلام كرد كه گذشت زمان به سود ما نيست؛ نبايد بيكار بنشينيم تا خطر نزديك و نزديك‌تر شود.[[32]](#footnote-32)

رامسفلد نيز در10 سپتامبر2002 گفت: هزينه به موقع اقدام نكردن، به راستي، مصيبت‌بار خواهد بود.[[33]](#footnote-33) بوش در وست پوينت تصريح كرد كه جنگ با تروريسم با شيوه دفاعي پيروز نمي‌شود. بايد نبرد را در ميدان حريف انجام داد. بايد با خطرها، پيش از آنكه ظاهر شوند، درگير شد. سند راهبرد تأكيد مي‌كند كه نبايد اجازه داد تا دشمنان ضربه نخست را وارد آورند.

 مجموع اين ديدگاهها، به مفهوم ساخته و پرداخته گروه بوش يعني«اقدام پيشگيرانه» انجاميده است.

تعريف رسمي پنتاگون از پيشگيري عبارت است از: «حمله ابتكاري به علت وجود نشانه انكارناشدني از تهاجم قريب‌الوقوع دشمن».[[34]](#footnote-34)

در اسناد رسمي پنتاگون، به تفاوت جنگ پيشگيرانه (Preventive War) با جنگ بازدارنده (Preemtive War) اشاره شده است. جنگ پيشگيرانه آغاز نبرد در موقعيتي است كه درگيري نظامي‌ نزديك نيست ولي گريزناپذير است و تأخير در آن خطر بزرگي به دنبال دارد.[[35]](#footnote-35)

 نظريات مربوط به دفاع مشروع

## الف- دفاع مشروع سنتي

اصل عدم توسل به زور، به عنوان يك قاعده آمره پس از جنگ دوم جهاني، پذيرفته شده است. بند4 ماده2 منشور ملل متحد دولتها را در روابط بين‌المللي از تهديد يا توسل به زور منع كرده است. ديوان بين‌المللي دادگستري هم اين اصل را نه فقط به عنوان يك اصل حقوق بين‌الملل عرفي بلكه به عنوان يك اصل اساسي حقوق بين‌الملل به رسميت شناخته است.[[36]](#footnote-36)

 منشور ملل متحد به اين اصل مسلم حقوق بين‌الملل استثناء حق دفاع مشروع را مي‌افزايد.

حق دفاع مشروع در ماده51 منشور به عنوان حق ذاتي فردي يا جمعي شناسايي شده است.

مهمترين استثناء مربوط به اصل عدم توسل به زور، حق دفاع مشروع در پاسخ به حملات است كه در منشور ملل متحد به عنوان يك حق طبيعي مورد اشاره قرار گرفته است: «در صورت وقوع حمله مسلحانه به يك عضو ملل متحد، تا زماني كه شوراي امنيت اقدامات لازم براي حفظ صلح و امنيت بين‌المللي را به عمل آورد، هيچ يك از مقررات اين منشور به حق ذاتي دفاع مشروع فردي يا دسته جمعي لطمه‌اي وارد نخواهد كرد. اعضا بايد اقداماتي را كه در اعمال اين حق دفاع مشروع به عمل مي‌آورند فوراً به شوراي امنيت گزارش دهند. اين اقدامات به هيچ وجه در اختيار و مسئوليتي كه شوراي امنيت بر طبق اين منشور دارد و به موجب آن براي حفظ صلح و اعاده امنيت بين‌المللي و در هر موقع كه ضروري تشخيص دهد اقدام لازم به عمل خواهد آورد، تأثيري نخواهد داشت».

ماده 5 پيمان ناتو نيز بيان مي‌دارد:

 «اعضا موافقت مي‌نمايند كه حمله مسلحانه به يك يا چند عضو در اروپا يا آمريكاي شمالي حمله به تمامي اعضا محسوب مي‌شود و در صورت وقوع چنين حمله‌اي، حق دفاع مشروع فردي يا جمعي مندرج در ماده51 منشور ملل متحد اعمال خواهد شد، … هر حمله مسلحانه و تمامي اقدامات متعاقب آن سريعاً به شوراي امنيت گزارش خواهد شد. چنين اقداماتي هنگامي كه شوراي امنيت اقدامات ضروري جهت حفظ صلح و امنيت بين‌المللي اتخاذ نمايد متوقف خواهد شد.»

با توجه به ماده51 منشور و حقوق بين‌الملل عرفي، شرايط دفاع مشروع عبارت‌اند از:

اصل ضرورت، فوريت، اجتناب ناپذيري، نداشتن انتخاب ديگر و نداشتن فرصتي براي بررسي و مذاكره؛

توسل به زور به دفع حمله مسلحانه منحصر شود، نه اقدام تلافي‌جويانه جهت انتقام، مجازات يا ارعاب عمومي؛

توسل به زور بايد با هدف دفع تجاوز مناسب باشد؛ (اصل تناسب)

توسل به زور بايد به محض اينكه تجاوز پايان يافت يا شوراي امنيت اقدامات ضروري را انجام داد متوقف گردد؛ و فوراً به شوراي امنيت گزارش شود.

دولتهايي كه به دفاع مشروع مبادرت مي‌ورزند بايد اصول اساسي حقوق بشردوستانه را رعايت كنند.

وقوع يك حمله مسلحانه: ماده51 منشور، دفاع مشروع را در صورت وقوع حمله مسلحانه مجاز مي‌شمارد. البته اين ماده به مخاصمات ميان دولتي اشاره دارد و به حملات مسلحانة يك سازمان غيردولتي خارجي يا حملات تروريستي اشاره‌اي ندارد.

ديوان بين‌المللي دادگستري در قضيه نيكاراگوئه اعلام داشت كه حق دفاع مشروع فردي يا جمعي فقط در صورت وقوع اقدامات خشونت‌آميزي كه به حد يك حمله مسلحانه رسيده‌اند، مجاز خواهد بود. ديوان، با توجه به تعريف مجمع عمومي از مفهوم تجاوز، نتيجه گرفت كه اعزام نيروهاي مسلح منظم به ماوراء مرزهاي بين‌المللي در حكم حمله مسلحانه مي‌باشد. همچنين اعزام گروهها و نيروهاي نامنظم يا مزدورها از طريق يك دولت در صورتي كه از چنان شدتي برخوردار باشد كه به حد يك حمله مسلحانة توسط نيروهاي منظم رسيده باشد، حمله مسلحانه محسوب مي‌شود.[[37]](#footnote-37)

 بنابراين، در صورتي كه دولتي با زوري كه به حد حمله مسلحانه نرسيده باشد تهديد شود بايد به اقداماتي متوسل شود كه كمتر از حد دفاع مشروع مسلحانه باشد يا براي اعمال اقدام شديدتر مجوز شوراي امنيت را دريافت كند. مجمع عمومي در1974 در قطعنامه3314،[[38]](#footnote-38) اقدام به تعريف تجاوز نموده است. اين تعريف مشتمل بر 8 ماده است:

در ماده1 تعريف كلي از تجاوز ارائه مي‌دهد: تجاوز عبارت است از كاربرد نيروي مسلح از سوي يك كشور بر ضد حاكميت، تماميت ارضي يا استقلال سياسي كشوري ديگر يا كاربرد آن از ديگر راههاي مغاير با منشور ملل متحد.

در ماده2 تصريح مي‌كند كه پيشي جستن يك كشور در كاربرد نيروي مسلح مغاير با منشور، نشانه اوليه اقدام تجاوزكارانه به شمار خواهد آمد.

در ماده3 نيز مصاديقي از تجاوز را ذكر مي‌كند: تهاجم يا حمله مسلحانه به قلمرو يك كشور، هرگونه اشغال نظامي، ولو موقت، ناشي از تهاجم يا حمله مسلحانه، الحاق جابرانه تمام يا بخشي از قلمرو يك كشور، بمباران يا كاربرد سلاحي بر ضد يك كشور، محاصره بنادر و سواحل هر كشور به وسيله نيروهاي مسلح كشور ديگر، حمله مسلحانه به نيروي زميني، دريايي يا هوايي يا ناوهاي هوايي و دريايي غيرنظامي يك كشور، استفاده يك كشور از نيروي مسلح خود در قلمرو كشور همپيمان، ادامه حضور نيروي مسلح يك كشور در سرزمين ديگر پس از انقضاي مهلت پيمان، اجازه يك كشور به كشور ديگر مبني بر اينكه سرزمين خود را به منظور انجام دادن عمليات تجاوزكارانه نسبت به كشوري ثالث در اختيار آن كشور قرار دهد، اعزام دسته‌ها، گروهها، نيروهاي نامنظم يا مزدوران مسلح به توسط يا از جانب يك كشور براي انجام دادن عمليات مسلحانه بر ضد كشور ديگر.

عمليات برشمرده شده فوق دربرگيرنده همه موارد نيست و شوراي امنيت مي‌تواند عمليات ديگري را احراز كند. (ماده4)

و هيچ‌گونه ملاحظه سياسي، اقتصادي، نظامي و غيره نمي‌تواند عمل تجاوز را توجيه كند (ماده5)

## ب- دفاع مشروع بازدارنده[[39]](#footnote-39)\*

اكنون در حوزه دفاع مشروع، دكتريني مطرح مي‌شود كه دفاع مشروع را در وضعيتهاي خاص مجاز مي‌شمارد. اين دكترين به دفاع مشروع بازدارنده معروف شده كه مفهومي متفاوت با دفاع مشروع پيشگيرانه دارد. طبق دفاع مشروع بازدارنده پاسخ مسلحانه به حملات قريب‌الوقوع يا آنجا كه حمله‌اي وقوع يافته و دولت قرباني دريافته است كه حملات بيشتري در حال طراحي است، مجاز مي‌باشد.

در تعريف رسمي پنتاگون، بازدارندگي عبارت است از «حمله ابتكاري به علت وجود نشانه انكار نشدني از تهاجم قريب‌الوقوع دشمن.» [[40]](#footnote-40)

دكترين دفاع مشروع بازدارنده توسل به زور را در چند حالت مجاز مي‌شمرد: حالت اول اين است كه شواهد قانع‌كننده‌اي نه صرفاً مبني بر تهديد يا خطر بالقوه بلكه مبني بر حمله‌اي قريب‌الوقوع وجود دارد و، بنابراين، احتمالاً حمله‌اي مسلحانه صورت مي‌گيرد. حالت دوم اين است كه دولتي يك بار مورد حمله مسلحانه قرار گرفته است و اكنون شواهد آشكار و متقاعدكننده‌اي مبني بر آمادگي دشمن براي حمله مجدد وجود دارد. در اين حالت نيازي نيست كه دولت قرباني منتظر وقوع حمله ديگري بماند و مي‌تواند به دفاع مشروع بازدارنده متوسل شود. در اين حالت، دفاع بايد پس از گذشت زمان معقولي از حمله ابتدائي صورت گيرد و ويژگي دفاع مناسب با حملات مسلحانه بعدي را داشته باشد. چنانچه تروريستها در حال طراحي يك سلسله حملات باشند دولت قرباني مي‌تواند جهت جلوگيري از حملات بعدي و با داشتن شواهد متقاعدكننده‌اي اقدام كند.[[41]](#footnote-41)

اقدامات ايالات متحده و متحدانش پس از 11 سپتامبر بر ضد افغانستان مي‌تواند تئوري دفاع مشروع بازدارنده را در مواردي كه حملاتي اتفاق افتاده است و شواهد قانع كننده‌اي مبني بر طراحي حملات بيشتر وجود دارد، هرچند اين حملات هنوز شروع نشده باشد، تقويت كند.[[42]](#footnote-42)

استادان حقوق و قضات بين‌المللي زمان مجاز براي توسل به اصل بازدارندگي در حمله را وقتي مي‌دانند كه دشمن آشكارا دست به بسيج نيروي نظامي بزند و قواي زميني، هوائي و دريائي‌اش آماده حمله باشند.

در متن سند راهبرد امنيت ملي، تعريف استادان حقوق و قضات بين‌المللي از شرايط مشروعيت اقدام بازدارنده مورد انتقاد قرار گرفته و اعلام شده كه خطر نزديك بايد منطبق بر تواناييها و اهداف دشمنان امروز تعريف شود.[[43]](#footnote-43)

## ج- دفاع مشروع پيشگيرانه(Peemptive Self – Defence)

ماده51 منشور ملل متحد يك استثناء آشكار بر ممنوعيت عمومي توسل يكجانبه به زور وارد كرده است و آن دفاع مشروع فردي يا جمعي است. اين ماده به هيچ وجه حق حمله به دولت ديگر، به دليل ترس از اينكه آن دولت در حال طراحي يا توسعه سلاحهاي قابل استفاده در حمله احتمالي است، اشاره‌اي نمي‌كند.

اصطلاح دفاع مشروع پيشگيرانه به مواردي گفته مي‌شود كه يك دولت براي سركوب هرگونه احتمال حمله آتي از سوي دولتي ديگر به زور متوسل مي‌شود، حتي در مواردي كه هيچ دليل و اعتقادي مبني بر طراحي حمله وجود ندارد و مواردي كه هيچ حمله اوليه‌اي صورت نگرفته است.[[44]](#footnote-44)

در اسناد رسمي پنتاگون، به تفاوت جنگ پيشگيرانه با جنگ بازدارنده اشاره شده است: «جنگ پيشگيرانه آغاز نبرد در موقعيتي است كه درگيري نظامي نزديك نيست ولي گريزناپذير است و تأخير در آن خطر بزرگي است.»[[45]](#footnote-45)

حقوقداناني كه از نظريه دفاع مشروع پيشگيرانه دفاع مي‌كنند معمولاً دو استدلال را مطرح مي‌كنند. گروهي از جمله اسكار اسكچر (Oscar Schachter)، لي كيسي (Lee Casey)، ديويد ريوكين (David Rivkin)، رابرت بك (Robert Beck) و آنتوني كلارك (Anthony Clark) به اصطلاح ذاتي (Inherent) در ماده51 منشور ملل متحد اشاره مي‌كنند.[[46]](#footnote-46) آنها استدلال مي‌كنند كه حقوق عرفي قبل از منشور، دفاع مشروع را، حتي در صورت عدم وقوع حمله مسلحانه اجازه مي‌داده است. برداشتهاي محافظه‌كارانه‌تر حاكي از اين‌اند كه حقوق بين‌الملل عرفي دفاع مشروع پيشگيرانه را هنگامي كه حمله‌اي قريب‌الوقوع باشد، مجاز مي‌داند.

در پاسخ به اين استدلال، بايد گفت كه تئوري حق ذاتي بر مبناي تفسير حقوق بين‌الملل عرفي قرار دارد كه قبل از منشور ملل متحد جاري بوده است و نمي‌توان آن را براي اين زمان مورد استناد قرار داد. از طرف ديگر، لازمه اثبات اين نظريه اين خواهد بود كه تنها اصطلاح «ذاتي» بر تمامي ساختار و اهداف ملل متحد برتري داشته باشد؛ و نتيجه آن ناديده انگاشتن بند4 ماده2 و ماده51 (حمله مسلحانه) است و اين غيرمنطقي است.[[47]](#footnote-47)

برداشت ديگري از نظريه حق ذاتي اين است كه حق دفاع مشروع يك اصل قاعده آمره بوده است و منشور ملل متحد يا رويه مورد تبعيت دولتها نمي‌توانسته آن را تغيير دهد. اما بايد در نظر داشت كه هيچ صاحب نظري دفاع پيشگيرانه را به عنوان قاعده آمره معرفي نكرده است.[[48]](#footnote-48)

گروهي ديگر، در تأييد نظريه دفاع مشروع پيشگيرانه، به كارايي قواعد منشور ملل متحد اشاره مي‌كنند. آنها كارآيي قواعد توسل به زور را زير سؤال برده و به تداوم نقض مقررات منشور از سوي دولتها اشاره مي‌كنند و نتيجه مي‌گيرند كه نظام منشور و قواعد آن ديگر كارآيي ندارد. در پاسخ بايد گفت كه بعضي از اقدامات دولتها نقض حقوق هستند و نبايد به عنوان رويه‌اي در جهت شكل‌گيري قاعده عرفي جديد مطرح شوند. هم جامعه بين‌المللي و حتي ايالات متحده اصراري بر تغيير قاعده ندارند.[[49]](#footnote-49)

به هر ترتيب، نظرات علمي عموماً نظريه دفاع مشروع پيشگيرانه را رد مي‌كنند. ديوان بين‌المللي دادگستري نيز در قضيه مشروعيت تهديد يا توسل به سلاحهاي هسته‌اي بر اين اعتقاد است كه طبق حقوق بين‌الملل عرفي در شرايط عادي، صرف داشتن سلاحهاي هسته‌اي غيرقانوني نيست.[[50]](#footnote-50) بنابراين صرف داشتن سلاح هسته‌اي، بدون تهديد به استفاده، توجيه‌كننده يك حمله مسلحانه غيرقانوني نمي‌باشد.

شوراي امنيت نيز مشروعيت دفاع پيشگيرانه را مردود مي‌شمارد. به عنوان مثال، شوراي امنيت در پاسخ به بمباران رآكتور هسته‌اي اسيديك عراق در1981 از سوي اسرائيل با توجيه دفاع پيشگيرانه، اعلام داشت كه حمله نظامي اسرائيل در تضاد آشكار با منشور ملل متحد و قواعد بين‌المللي مي‌باشد.[[51]](#footnote-51)

ايالات متحده آمريكا و بريتانيا در قضيه ايجاد مناطق ممنوعه پرواز در عراق، به دفاع مشروع استناد كردند. و در1999 تصميم گرفتند كه حوزه دفاع مشروع را در اين قضيه گسترده كنند. موضع آنها اين بود كه فقط هنگام وقوع حمله مسلحانه به زور متوسل نشوند بلكه حوزه دفاع مشروع تا حدي گسترده است كه دفاع مشروع پيشگيرانه را هم دربر مي‌گيرد. البته آنها صراحتاً به اين حق استناد نكردند و حتي پيشگيرانه بودن آن را رد كردند؛ زيرا دولتها بيميلي آشكاري نسبت به دفاع مشروع پيشگيرانه داشتند و فرانسه، روسيه و چين، به صورت مستقيم يا غيرمستقيم، دفاع مشروع ادعايي ايالات متحده و بريتانيا را مورد انتقاد قرار دادند.[[52]](#footnote-52)

تأثير حوادث11 سپتامبر بر مفهوم دفاع مشروع

قبل از حوادث11 سپتامبر2001، عموم دولتها تفسير مضيقي از ماده51 منشور ملل متحد ارائه مي‌دادند. اكثر دولتها حق دفاع مشروع در برابر شبكه‌هاي تروريستي مستقر در سرزمين دولتهاي ديگر را مورد شناسائي قرار نمي‌دادند. همچنين اكثر دولتها اقدام مسلحانه به قصد جلوگيري از حملات آتي را مشروع نمي‌دانستند. و از ديد اكثر دولتها، دفاع مشروع بازدارنده يا دفاع مشروع پيشگيرانه غيرقانوني بود.

ايالات متحده، اسرائيل و آفريقاي جنوبي در مورد عكس‌العمل به حملات تروريستي تأكيد مي‌كردند كه مي‌توانند به حق دفاع مشروع استناد كنند و پايگاه‌هاي تروريستها را در دولت ميزبان مورد حمله قرار دهند. نگرش اين دولتها بر تفسير موسع از ماده51 منشور مبتني بود.

البته در مواردي دولتها بر اين اساس اقدام نظامي به عمل آورده بودند كه با محكوميت از سوي شوراي امنيت يا مجمع عمومي، يا انتقاد و اعتراض عمومي مواجه شد. در برخي از موارد نيز اين اقدامات مورد حمايت قرار گرفت و يا با اعتراض چنداني مواجه نشد. از جمله:

ــ حمله شوروي به پايگاههاي خرابكاري آمريكايي در مجارستان در1956؛

ــ حمله اسرائيل به رآكتورهاي هسته‌اي عراق در؛1981؛

ــ حمله اسرائيل در پاسخ به حملات ساف به لبنان در1982؛

ــ حمله اسرائيل به تونس به علت وجود پايگاه ساف در اين كشور در 1985؛

ــ حمله آمريكا به ليبي درپي انفجار در برلين غربي و كشته شدن يك آمريكائي در 1986؛

ــ حمله آمريكا به عراق درپي آشكار شدن نقشه ترور جرج بوش پدر در1993؛

ــ حمله هوائي آمريكا به افغانستان و سودان درپي انفجار سفارتخانه‌هاي آمريكا در تانزانيا و كنيا در 1998؛

ــ‌ ايجاد مناطق ممنوعه پرواز در عراق از سوي آمريكا و بريتانيا در1991؛

ــ اقدامات ايران در مورد پايگاههاي تروريستي منافقين در عراق در2001.

پس از وقوع حملات تروريستي11 سپتامبر2001، شوراي امنيت طي دو قطعنامه 1368و1373 اين حملات را محكوم كرد و حق دفاع مشروع فردي يا جمعي را به رسميت شناخت. شوراي امنيت در قطعنامه‌هاي متعدد، ازجمله در دو قطعنامه فوق، اقدامات تروريستي را «تهديد صلح و امنيت بين‌المللي» مي‌شناخت. اما در قطعنامه فوق بر حق ذاتي دفاع مشروع فردي و جمعي تأكيد مي‌كند. بويژه در قطعنامه 1368 مصوب 12 سپتامبر 2001، در مقدمه اعلام مي‌كند كه حادثه11 سپتامبر يك حمله است و در بند 5، اعلام مي‌كند كه آمادگي براي توسل به هر ابزاري براي مقابله با اقدامات تروريستي را دارد.

بوش بلافاصله اعلام كرد كه يك جنگ با ايالات متحده صورت پذيرفته و آن دولت در مقام دفاع از خود برخواهد آمد. ناتو نيز طي اعلاميه‌اي، با استناد به ماده 5 اساسنامه ناتو، بحث دفاع مشروع جمعي را مطرح ساخت و عمليات انجام گرفته در مورد آمريكا را نوعي حمله مسلحانه به كليه اعضاي سازمان قلمداد نمود.[[53]](#footnote-53) همچنين است نظر شوراي همكاري و امنيت اروپا[[54]](#footnote-54) و دبيركل سازمان ملل متحد.[[55]](#footnote-55) قطعنامه نيز با رأي موافق اعضاي دائم و اتفاق آراء 15 عضو شوراي امنيت صادر شده است.

در قبال حملات نظامي آمريكا و بريتانيا، اعتراض و مخالفتي نيز از سوي دولتها صورت نگرفت. برخي از حقوقدانان معتقدند كه قاعده سنتي دفاع مشروع تغيير كرده و اصلاح شده است.

آور برينگ ( Over Bering) معتقد است كه رويه دولتها بين12 سپتامبر تا10 اكتبر 2001 نشان مي‌دهد كه قاعده سنتي دفاع مشروع اصلاح شده و دامنه آن توسعه يافته است.

هيچ‌يك از اعضاي شوراي امنيت به تفسير جديد ماده51 منشور اعتراض نكردند و، بدين ترتيب، تفسير موسع ماده51 منشور مشروع مي‌باشد.[[56]](#footnote-56) آنتونيو كاسسه معتقد است كه حوادث11 سپتامبر2001 چارچوب حقوقي دفاع مشروع را تغيير داده است. به نظر مي‌رسد كه طي چند روز، رويه تمامي دولتها در اين جهت بود كه يك حمله تروريستي سازمان يافته از سوي يك سازمان تروريستي مانند تجاوز مسلحانه از سوي يك دولت مي‌باشد و دولت قرباني مي‌تواند به حق دفاع مشروع فردي و دول ثالث به حق دفاع مشروع جمعي توسل جويند.[[57]](#footnote-57)

## نتيجه‌گيري

براي اينكه حمله نظامي به افغانستان توجيه حقوقي داشته باشد، بايد:

يا اين حمله بر اساس ماده51 منشور و در چارچوب دفاع مشروع سنتي صورت گرفته باشد، كه اساساً‌ با شرايط دفاع مشروع منطبق نيست؛ يا بر اساس تفسير موسعي كه برخي از حقوقدانان و دولتها از ماده51 منشور دارند، دفاع مشروع بازدارنده است كه با توجه به اينكه حمله‌اي از ناحيه افغانستان به آمريكا صورت نگرفته بود، حتي با تعريف رسمي دولت آمريكا از دفاع بازدارنده نيز منطبق نبوده، و يا آن را دفاع پيشگيرانه شناخت كه، صرف‌نظر از اينكه احراز تهديد عليه صلح و امنيت بين‌المللي طبق ماده39 منشور با شوراي امنيت است و در صورت احراز اين امر نيز اقدامات نظامي يا غيرنظامي در چارچوب مواد 41 و42 با تصميم شوراي امنيت عملي است، لذا اين تهاجم خلاف قواعد حقوق بين‌الملل و ناقض آن بوده و اگر دفاع مشروع بازدارنده را با تفسير موسع پذيرفته شده بدانيم، لازم است كه دفاع مشروع پيشگيرانه اساساً در حقوق بين‌الملل مردود مي‌باشد.

به نظر مي‌رسد حوادث11 سپتامبر بر مفهوم دفاع مشروع تأثيري نداشته است و نمي‌توان قطعنامه‌هاي1368 و1373 را در جهت تقويت نظريه دفاع مشروع بازدارنده به كار گرفت. هنوز دفاع مشروع بازدارنده در حقوق بين‌الملل همچنان غيرقانوني است.

اگر قطعنامه‌هاي شوراي امنيت را درخصوص تروريسم كنار هم بگذاريم، تمام اين موارد به خوبي نشان مي‌دهد كه شوراي امنيت چگونه زنجيروار مسائل را كنار هم مي‌گذارد تا زمينه را براي صدور قطعنامه آماده كند و بعد تروريسم را به منزله حمله مسلحانه تلقي كند،‌ حمله‌اي كه دفاع مشروع را در پي دارد.

به عبارت ديگر، اين مفهوم دفاع مشروع نيست كه تغيير يافته و تفسير موسع از ماده51 منشور معتبر شناخته شده است. بلكه مفهوم حمله مسلحانه تغيير يافته است. قاعده عرفي ايجاد شده در اثر حملات11 سپتامبر فقط مصاديق حمله مسلحانه را گسترش داد و حملات11 سپتامبر را از مصاديق حمله مسلحانه قرار داد؛ و نمي‌توان براي مشروعيت دفاع بازدارنده به آن استناد كرد.

1. دانشجوي دكتري حقوق بين‌الملل و عضو هيئت علمي دانشگاه آزاد اسلامي شهرضا [↑](#footnote-ref-1)
2. 1. آنتونيو كسسه، «*حمله تروريستي به مركز تجارت جهاني و بر هم خوردن برخي مقوله‌هاي تعيين‌كننده حقوق بين‌الملل*»، ترجمه زهرا كسمتي، فصلنامه اطلاعات سياسي ـ اقتصادي، ش 173- 174، بهمن و اسفند 1380. ص55. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1. John Roberts, *World News Letter*. [↑](#footnote-ref-3)
4. 1. جمشيد ممتاز، «ابعاد حقوقي مقابله با تروريسم»، بولتن مركز مطالعات عالي بين‌المللي، س 2، ش 1، دي‌ماه (1380)، صص 7-4. [↑](#footnote-ref-4)
5. 1. ممتاز، ص4. [↑](#footnote-ref-5)
6. 1. NATO Press Releases ( 2001 ) 124، 12 September 2001 ( http : ///www.nato.int / docu/pr/2001/pol. 124 e. htm ) [↑](#footnote-ref-6)
7. 2. http // unifo. state. gov / topical / pol / terror. 01101112. htm. [↑](#footnote-ref-7)
8. 3. http // unifo. state. gov / topical / pol / terror.01100903. htm. [↑](#footnote-ref-8)
9. 1. *Report of the International Law Commission ( ILC* *)* Fifty –Third Session، 2001 ( A/56/10 ) PP. 103 -109. [↑](#footnote-ref-9)
10. 2. Giorgio Gaja، *In What Sense Was There an Armed Attaek ?* EJIL Discussion Forum. [↑](#footnote-ref-10)
11. 1. Jardan Paust Addendum :(( *War and Responses to Terrorism* )) September 2001، ASIL Insights. ( http : //www.asil. org/insights 77.htm ). [↑](#footnote-ref-11)
12. 2. Antonio Cassese، OP.Cit. [↑](#footnote-ref-12)
13. 1. ممتاز، ص 8. [↑](#footnote-ref-13)
14. 1. Serge Sehememann, “U.S. *Attacked,Hijacked Jests Destroy Twin Towers and Hit Pentagon in Day of Terror*, Peresident Vows to Exact Punishment for “Evil”,N.Y. Times, Sept.12,2001. [↑](#footnote-ref-14)
15. 2. British Release Evidence Against Bin Laden,www. Salon. Com/news/../2001/10/4/british evidence/print.htm. [↑](#footnote-ref-15)
16. 3. Letter dated 7 October 2001 of the United States of America to UN.UNSCOR.56th sess. U.N. DOC. S/2001/946. Letter dated 7 October 2001 of the United Kingdom British and Northern Irland to the U.N. UN.DOC.S/2001/947. [↑](#footnote-ref-16)
17. 4. بهروز تركزاد، «جنگ عراق، نقض حقوق بين‌الملل»، اطلاعات سياسي اقتصادي، مرداد و شهريور، 1382، ص 76. [↑](#footnote-ref-17)
18. 1. علي اكبر رستمي. «مباني انديشه سياسي ـ نظامي محافظه‌كاران جديد در آمريكا»، خليج فارس و امنيت، ش33، مرداد 1382. صص 7-6. [↑](#footnote-ref-18)
19. 1. مهدي نجف‌زاده. تبارشناسي نومحافظه‌كاران آمريكا: (كتاب آمريكا 4). تهران (مؤسسه فرهنگي مطالعات و تحقيقات بين‌المللي ابرار معاصر، 1379. ص 21. [↑](#footnote-ref-19)
20. 2. محمود سريع‌القلم. مباني نظري سياست خارجي دولت بوش، فصلنامه مطالعات منطقه‌اي. ج 13، 1381. ص 5. [↑](#footnote-ref-20)
21. 3. مهدي نجف‌زاده، همان. ص22. [↑](#footnote-ref-21)
22. 1. Schle Singer, Jr. Arthur, “*Eyeless in Iraq*”The New Yourk Review of Books, Volume 50, Number 16, October 23,2003. [↑](#footnote-ref-22)
23. 2. Fox News, 2 June 2002. [↑](#footnote-ref-23)
24. 3. White house, 2 June 2002. [↑](#footnote-ref-24)
25. 4. ibid. [↑](#footnote-ref-25)
26. 1. ibid. [↑](#footnote-ref-26)
27. 2. ibid. [↑](#footnote-ref-27)
28. 3. ibid. [↑](#footnote-ref-28)
29. 4. Financial Times, 11 June 2002. [↑](#footnote-ref-29)
30. 5. The National Security Strategy of the United States of America. September 2002. [↑](#footnote-ref-30)
31. 6. سخنراني در نشست مشترك كنگره، 20 سپتامبر.

كنفرانس ورشو در زمينه تروريسم، 6 نوامبر2001.

سخنراني با عنوان «وضع اتحاديه» 29 ژانويه2002.

سخنراني در مؤسسه نظامي ويرجينيا، 17 آوريل2002.

سخنراني در آكادمي نظامي وست پوينت، 1 ژوئن 2002.

Jeffrey Record, “*The Bush Doctorine and War with Iraq*”, Parameters. Spring 2004. PP. 4-27. [↑](#footnote-ref-31)
32. . Jeffery Record, op. cit. [↑](#footnote-ref-32)
33. 1. Donald Rumsfeld, “*The Price of Inaction Can Be truly Catastrophic”, Asahi Shimbun, (Japan).* 10 September 2002. [↑](#footnote-ref-33)
34. 2. US Department of Defence. *DOD Dictionary of Military and Associated Terms. Joint Publication*. 1-o2 (Washington: Department of Defence. 12 April 2001. P. 333. [↑](#footnote-ref-34)
35. 3. ibid. P. 336. [↑](#footnote-ref-35)
36. 4. Nicaragua V.United States. ICJ Reports (1986), para. 190. [↑](#footnote-ref-36)
37. Op.Cit. Para. 194-195.،1. NicaraGua Case [↑](#footnote-ref-37)
38. 2. Definition of Agression United Nations General Assembly Resolution 3314 (xxx) 1974. [↑](#footnote-ref-38)
39. Preventive – Anticipatory Self – Defence \* [↑](#footnote-ref-39)
40. 1. US Department of Defence, “*An attack initated on the basis of incontrovertible evidence that an en*emy *attack is imminent*.”, DOD Dictionary of Military and Associated Terms. Joint Publication. 1-02 (Washington: Department of Defence, 12 April. 2001, P. 333.) [↑](#footnote-ref-40)
41. 2. محسن شريفي، «تحول مفهوم دفاع مشروع در حقوق بين‌الملل»، فصلنامه سياست خارجي، س 17، ش 1، بهار 1382. ص 96. [↑](#footnote-ref-41)
42. 3. Mary Ellen O’ Cornell, *The Myth of Preemptive Self- Defence. American Society of International La* www. Asial. Org. [↑](#footnote-ref-42)
43. 1. The National Security of U.S.A. P. 15. [↑](#footnote-ref-43)
44. 2. شريفي، ص 3. [↑](#footnote-ref-44)
45. 3. A war initated in the blief that military conflict, which is not imminent, is inevitable, and that to delay, would involve great risk.” (Wshington : Department of Defence، 12 April 2001. P. 336. [↑](#footnote-ref-45)
46. 4. Lee. A. Casey and David B. Rivkin *Anticipiatory Self- Defence against Terrorism is Legal* December 14 2001. (www. Wlf. Org/U. pload / casey. Pdf); Anthony Clark Arend and Robert J. Beck, *International Law and the Use of Force* 1993; Oscar Achachter ‘*The Right of States to Use Armed Force”* Mich. L. Review vol. 82, 1984. [↑](#footnote-ref-46)
47. 1. Mary Ellen O’cornell op.cit. [↑](#footnote-ref-47)
48. 2. ibid. [↑](#footnote-ref-48)
49. 3. ibid. [↑](#footnote-ref-49)
50. 1*. Legality of the Use of Force* OP.Cit [↑](#footnote-ref-50)
51. 2. SC. Res. 487 (June 19. 1981). [↑](#footnote-ref-51)
52. 3. كريستين گري. حقوق بين‌الملل و توسل به زور عليه عراق. ترجمه محسن شريفي. سياست خارجي، س16، ش 3، پائيز 1381. صص 836-835‌. [↑](#footnote-ref-52)
53. 1. NATO Press Releases (2001) 124, 12 September 2001. (www.. nato. int/docu/pr/2001/pol. [↑](#footnote-ref-53)
54. 2. Unifo. State. Gov/topical/pol/terror. 01101112. Htm. [↑](#footnote-ref-54)
55. 3. Unifo. State. Gov/topical/ pol/terror. 01100903. Htm. [↑](#footnote-ref-55)
56. 4. Over Bring “*Military Self-Defence against International Terrorism*” (www. Kkrva. e/eng/vswspj/016/bring. Shtml). [↑](#footnote-ref-56)
57. 5 Antonio Cassese *Terrorism is also disrupting some crucial legal categories of international law*. (ejil. Org/ forum-wtc/ny-cassese-02. Html). [↑](#footnote-ref-57)